

سیری در سیرت حکمین و ماجرای حکمیت

نویسندگان:

معاذ محمدی

و صلاح الدین شهنوازی

سیری در سیرت حکمین و ماجرای حکمیت	عنوان کتاب:
معاذ محمدی و صلاح الدین شهنوازی	نویسندگان:
تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
خرداد (جوزا) ۱۳۹۸ ه.ش - رمضان ۱۴۴۰ ه.ق	تاریخ انتشار:
مرکز مطالعات اسلامی بینش www.binesh.cc	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب أ

مقدمه ١

بخش نخست سیری در سیرت حکمین

ابوموسی اشعری رضی الله عنه ٣

جایگاه ابوموسی در نزد سیدنا عمر رضی الله عنه ٦

مسئولیت‌های ابوموسی در عصر خلفای راشدین رضی الله عنهم ٨

سخن بزرگان پیرامون ابوموسی اشعری رضی الله عنه ٨

عمرو بن العاص رضی الله عنه ١٠

عمرو بن العاص قبل از اسلام ١١

اسلام عمرو بن العاص ١٤

فضائل عمرو بن العاص رضی الله عنه ١٧

الف: گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمان وی ١٧

ب: گواهی رسول الله صلی الله علیه و آله بر صلاح وی ١٧

ج: دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمرو بن عاص ١٧

مسئولیت‌های عمرو بن عاص در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله ١٨

الف: فرماندهی در جنگ ذات السلاسل ١٨

- ۲۰ب: نابود کردن بت سواع.....
- ۲۱مأموریتی به سوی عمان.....
- ۲۲عمرو بن العاص در عهد خلفای راشدین ﷺ.....
- ۲۶خدا حافظ ای فرمانده.....

بخش دوم بررسی جریان حکمیت از منظری متفاوت

- ۳۰جنگ صفین و جریان حکمیت.....
- ۳۳اصرار آشوب طلبان بر تداوم جنگ.....
- ۳۵دلایل پذیرش حکمیت.....
- ۳۹انتخاب دو حکم.....
- ۴۱متن توافق نامه حکمیت.....
- ۴۵جلسه حکمیت^۱.....
- ۵۰درسی از توافق نامه حکمیت.....

عن بريدة بن عبدالله بن أبي بردة عن جده أبي بردة عن أبي موسى الأشعري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال له: «يا أبا موسى لقد أوتيت مزامرا من مزامير آل داود». (متفق عليه)

قال طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «إن عمرو بن العاص من صالح قريش». (أخرجه الترمذي وصححه الألباني)

مقدمه

مقاله حاضر تحقیقی است درباره دو تن از یاران گرامی رسول الله ﷺ «ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص رضی الله عنهما» که در دو بخش به رشته تحریر در آمده است؛ بخش نخست توسط جناب آقای معاذ محمدی و بخش دوم توسط جناب آقای صلاح الدین شهنوازی. «بخش دوم برگرفته از سایت سنی آن لاین است». به امید اینکه قدمی نهاده باشیم در راستای معرفی یاران رسول الله ﷺ به امت اسلامی.

بخش نخست
سیری در سیرت حکمین

نویسنده: معاذ محمدی

ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ

نام کامل او عبدالله بن قیس بن حضار بن حرب است. او در مکه به اسلام گروید و سپس جهت دعوت بسوی قوم خود بازگشت و به همراه آنان به حبشه هجرت کرد.

خودش چنین می‌گوید: از یمن به همراه پنجاه و چند نفر از قوم خویش که در آن میان ما سه برادر بودیم؛ من، ابوزهم و ابو عامر که رهسپار حبشه شدیم و در کنار جعفر و یارانش اقامت گزیدیم و پس از فتح خیبر راه مدینه را در پیش گرفتیم، پس از اینکه به خدمت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شدیم، ایشان فرمودند: شما دو هجرت نموده‌اید هجرت بسوی نجاشی و هجرت بسوی من.^(۱)

انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت می‌کند: پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «فردا قومی بر شما وارد می‌شوند که در اسلام از شما نرم‌دل‌ترند» و فردای آنروز قبیله اشعری بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم وارد شدند، و روز قبل از ملاقات در مسیر این بیت را زمزمه می‌کردند:

غداً نَلْقَى الْأَجِبَةَ مُحَمَّدًا وَحِزْبَهُ

«فردا دوستان را ملاقات خواهیم کرد یعنی محمد و گروهش را»

و پس از وارد شدن بر پیامبر با ایشان مصافحه نمودند، بنابراین آن‌ها اولین کسانی محسوب می‌شوند که سنت مصافحه «دست دادن» را رواج دادند.^(۱)

سماک از عیاض اشعری روایت می‌کند: هنگامی که آیه ۵۴ سوره مائده نازل شد: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...﴾ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هُم قَوْمُكَ يَا أَبَا مُوسَى: آن‌ها قوم تو هستند ای ابوموسی».^(۲)

ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت می‌کند: هنگامی که پیامبر ﷺ از جنگ حُنین فارغ شدند ابوعامر اشعری را برای مقابله با سپاه اوطاس فرستاد و او توانست فرمانده لشکر مشرکین یعنی دُرید بن صُمّه را به قتل برساند و سپاه دشمن را شکست دهد، اما ناگهان تیری به پای ابوعامر اصابت نمود، خدمت او عرض کردم: ای عمو چه کسی بسویت تیر انداخت؟ و او به شخصی اشاره نمود و من بدنبال او دویدم اما وی به محض دیدن من راه گریختن را در پیش گرفت. گفتم: آیا شرم نمیکنی که می‌گریزی؟ مگر تو عرب نیستی؟

به محض شنیدن این سخن بر جایش ایستاد و من با وی درگیر شدم و او را از پای در آورده و کشتم، سپس بسوی ابوعامر برگشتم و گفتم: خداوند قاتل تو را به هلاکت رساند، ابوعامر گفت: تیر را از پایم بیرون بیاور و من نیز چنین کردم، سپس رو به من نمود و گفت: ای فرزند برادرم به نزد رسول خدا برو و سلام مرا به او برسان و بگو از خداوند برای من طلب آموزش نماید. و سپس ابوعامر مرا بجای خود بر لشکر گمارد و دیری نپائید که خود دار فانی را وداع گفت. هنگامی که به خدمت رسول خدا ﷺ رسیدم و جریان را برایش توضیح دادم دستانش را برای دعا چنان بلند نمود که سفیدی زیر

(۱) روایت امام احمد «۱۵۵/۳»، شیخ شعیب الارناؤط این روایت را صحیح دانسته‌اند.

(۲) المستدرک «۳۱۳/۲» امام حاکم و ذهبی این روایت را صحیح دانسته‌اند.

بغلش نمایان گشت و سپس اینچنین دعا فرمود: بار الها گناهان عُبَید بن اُبی عامر را بیامرز، بار الها او را در روز قیامت بالاتر از بسیاری از مخلوقات خویش قرار بده. سپس من گفتم: ای رسول خدا برای من نیز دعا کنید: و ایشان چنین دعا فرمودند: بار الها گناهان عبدالله بن قیس (ابوموسی) را بیامرز و او را در روز قیامت بر جایگاه نیکویی وارد نما.^(۱)

ابوموسی اشعری رضی الله عنه دارای صدای بسیار زیبا و لحن دلنشینی بود تا جایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به او قطعه‌ای از صدای خوش داوود داده شده است.^(۲)

در صحیح مسلم آمده است که ابن بریده از پدرش نقل می‌کند: شبی همراه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مسجد خارج شدم، ناگهان متوجه شدم ایشان در حال ایستاده به شخصی که در حال نماز است می‌نگرد، زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه من شد فرمود: ای بریده آیا تصور می‌کنی این شخص از روی تظاهر و ریا نماز می‌خواند؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، سپس ایشان فرمودند: بلکه او مومنی است که همیشه به درگاه خدا انابت و رجوع می‌کند، و پروردگار قطعه‌ای از صدای خوش الحان داوود به وی بخشیده است. زمانی که نیک نگرستم متوجه شدم ابوموسی اشعری است و او را از گفته رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه ساختم.^(۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش ابوموسی اشعری و معاذ بن جبل رضی الله عنهما را به رهبری قبائل زُبَید و عَدَن گمارد. ابوموسی نقل می‌کند: آنگاه که پیامبر وی و معاذ را روانه یمن نمود فرمودند: «بر مردم آسان بگیرید و سخت

(۱) صحیح مسلم «۲۴۹۸»

(۲) صحیح مسلم «۷۹۳»

(۳) صحیح مسلم «۷۹۳»

نگیرید و مردم را بشارت دهید و ایشان را متنفر نسازید».^(۱) و زمانی که اسودِ عنسی ادعای پیامبری نمود ابوموسی اشعری رضی الله عنه در یمن بود و نهایت تلاش و کوشش خود را برای مقابله با این پیامبر دروغین انجام داد تا اینکه موفق شدند با همکاری فیروز دیلمی و آزاد فارسی نقشه قتل اسود عنسی را طرح ریزی کنند و اسود عنسی توسط آزاد فارسی به قتل رسید و در زمان حیات ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابوموسی به مانند گذشته بر زبید و عدن حکمرانی می کرد.

جایگاه ابوموسی در نزد سیدنا عمر رضی الله عنه

ابوموسی اشعری یکی از ستون‌های محکم خلافت اسلامی در عهد سیدنا عمر رضی الله عنه بود که توانست اهواز، قم، کاشان، اصفهان و شوشتر را فتح نماید، و همچنین وی مؤسس مدرسه قرائت بصره است. ایشان در زهد و ورع علم، تقوا و اخلاص و ایمان سر آمد عصر بود و امام ذهبی او را در طبقه اول صحابه ذکر نموده است. پس از اینکه سیدنا عمر مغیره بن شعبه را از استانداری بصره عزل نمود ابوموسی اشعری را بعنوان استاندار بصره روانه آن دیار نمود. ابوموسی اشعری عالمی وارسته بود که در قرائت قرآن تبحر خاصی داشت و همواره ملازم رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود از محضر ایشان و همچنین کسانی چون عمر، علی، اُبی بن کعب و عبدالله مسعود رضی الله عنه دانش را فرا گرفت و در راستای رساندن آن به دیگران نهایت سعی و تلاش خویش را می نمود و همیشه بر بالای منبرش می فرمود: «کسی که خداوند به او

(۱) صحیح بخاری «۴۳۴۴» و صحیح مسلم «۱۷۳۳»

دانشی عطا نموده بایستی دانش خویش را به دیگران برساند و نباید سخنی بر زبان جاری سازد که پیرامون آن علم و دانش و آگاهی ندارد»^(۱).

ایشان مسجد بصره را مرکزی برای فعالیت‌های علمی قرار داده بود و بخش عمده وقت خود را صرف مجالس علم می‌نمود و از کوچکترین فرصت در جهت آموزش مردم استفاده می‌کرد.

پس از اینکه نماز را تمام می‌کرد رو به نمازگزاران نموده و به قرائت آن‌ها گوش فرا می‌داد و اشتباهاتشان را تصحیح می‌نمود. ابوموسی اشعری رضی الله عنه در میان صحابه به زیبایی صدا و قرائت نیکویش معروف بود و هنگامی که شروع به قرائت می‌نمود مردم اطرافش جمع می‌گشتند و زیبایی صدای او به اندازه‌ای بود که سیدنا عمر رضی الله عنه هر وقت او را در کنار خود می‌دید از وی می‌خواست برایش قرآن تلاوت کند. و به برکت صدای زیبایش مردم بصره گرد او جمع شدند که از شدت ازدحام ابوموسی آن‌ها را بصورت حلقه‌های متعدد تقسیم می‌کرد و خود بر آن‌ها نظارت می‌نمود و قرائتشان را تصحیح می‌کرد. ابوموسی اشعری بیشتر وقت خود را به قرآن و آموزش آن اختصاص داده بود.^(۲)

انس بن مالک رضی الله عنه نقل می‌کند ابوموسی اشعری مرا به نزد سیدنا عمر رضی الله عنه فرستاد، ایشان فرمودند: ابوموسی در بصره چه می‌کند؟ گفتم مشغول آموزش قرآن به مردم است عمر رضی الله عنه فرمود: «او انسان بسیار زیرکی است»^(۳) و به سبب تلاش‌های بی‌شائبه‌ی ابوموسی در بصره بیش از ۳۰۰ حافظ و قاری قرآن وجود داشت. اهمیت قرآن در نزد ابوموسی به اندازه‌ای بود که

(۱) الطبقات الکبری تألیف ابن سعد «۱۰۷/۴»

(۲) سیر أعلام النبلاء تألیف امام ذهبی «۲۸۹/۲»

(۳) الطبقات «۱۰۸/۴»

حتی در جهاد نیز از قرائت و تعلیم آن باز نمی‌ماند و به سپاهیان، قرآن را آموزش می‌داد.^(۱)

مسئولیت‌های ابوموسی در عصر خلفای راشدین ﷺ

ابوموسی اشعری به حق مشهورترین استاندار بصره در زمان عمر بود که خداوند به دست او شهرهای مهمی را از قلمرو شاهنشاهی فارس به دامان اسلام کشاند، خودش در راه خدا جهاد می‌کرد و فرماندهان نظامی را به نقاط مختلف گسیل می‌داشت. در زمان استانداری وی اهل بصره توانستند اهواز و اطراف آن را فتح کنند. و جایگاه ابوموسی در نزد عمر ﷺ به اندازه‌ای بود که ایشان به خلیفه پس از خودش وصیت نمود که هیچ استانداری را بیش از یک سال بر سر منصبش باقی نگذارد اما ابوموسی را چهار سال بعنوان استاندار ابقاء نماید.^(۲)

ابوموسی در اوایل خلافت عثمان ﷺ نیز استاندار بصره بود و بعدها عثمان ایشان را از بصره به کوفه منتقل کردند و تا زمان شهادت عثمان والی و استاندار کوفه بود. وی هنگام بیعت مردم مدینه با علی توانست از مردم کوفه بیعت بگیرد.^(۳)

سخن بزرگان پیرامون ابوموسی اشعری ﷺ

امام فسوی از ابو بختری نقل می‌کند که نزد علی آمدیم و از ایشان در مورد یاران پیامبر ﷺ پرسیدیم ایشان فرمود: از کدامین آن‌ها می‌پرسید؟

(۱) ابوموسی الأشعري الصحابي العالم «ص ۱۲۹»

(۲) سیر أعلام النبلاء «۳۹۱/۲»

(۳) التاريخ الصغير «۱۰۹/۱۱»

گفتیم: ابوموسی، سیدنا علی رضی الله عنه فرمود: همانا که او در علم و دانش فرو رفته بود.^(۱)

مسروق می‌گوید: در میان صحابه شش نفر در قضاوت سر آمد بودند و یکی از آن‌ها ابوموسی اشعری بود.^(۲)

اسود بن زید می‌گوید: در کوفه آگاه‌تر و عالم‌تر از علی و ابوموسی نیافتیم.^(۳)

صفوان بن سلیم می‌گوید: در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله جز این چند نفر کسی فتوا نمی‌داد: ۱- عمر ۲- علی ۳- معاذ ۴- ابوموسی اشعری.^(۴)

امام شعبی می‌گوید: علم را باید از شش نفر آموخت: عمر، عبدالله بن عمر و زید بن ثابت که این سه نفر در علم و دانش همانند یکدیگر بودند و علی، ابی ابن کعب و ابوموسی که این سه نفر نیز در دانش همانند یکدیگر بودند.^(۵)

حسن بصری می‌گوید: هیچ سواره‌ای برتر از ابوموسی رضی الله عنه بر بصره قدم ننهاده است.^(۶)

و در نهایت، ابوموسی اشعری رضی الله عنه پس از عمری تلاش در راستای خدمت به دین و قرآن و جهاد در راه خدا سال ۴۲ هجری دار فانی را وداع گفت.

(۱) المعرفة والتاریخ تألیف امام فسوی «۵۴۰/۲»

(۲) تاریخ ابی زرعۃ الدمشقی «۱۹۲۲»

(۳) تاریخ دمشق تألیف ابن عساکر «۴۹۹»

(۴) تاریخ دمشق ابن عساکر «۵۰۲»

(۵) سیر أعلام النبلاء «۳۸۰/۲»

(۶) سیر أعلام النبلاء «۳۸۰/۲»

عمر بن العاص رضی اللہ عنہ

ابو عبدالله عمرو بن العاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن هاشم از قبیله بنی سهم است.

بنی سهم یکی از قبائل دهگانه قریش بود که جایگاه مهمی در نزد عرب داشتند (که آن ده قوم عبارت بودن از، بنی هاشم، بنی امیه، بنی نوفل، بنی عبدالدار، بنی تیم، بنی أسد، بنی مخزوم، بنی عدی، بنی جمح، بنی سهم) و افتخار و قضاوت در میان مردم قبل از اسلام از آن قبیله سهم گشته بود که خصومات و اختلافات میان مردم را حل می کردند.

پدرش عاص بن وائل یکی از بزرگان قریش در جاهلیت بود که رهبری قبیله را بر عهده داشت.

عاص بن وائل در بدایت شروع دعوت اسلامی جزو دشمنان پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بود و با تمام وجود در مقابل دعوت اسلامی می ایستاد برای نمونه:

او یکی از مسخره کنندگان از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بود که هر گاه نام ایشان برده می شد می گفت: او را رها کنید زیرا وی انسان دم بریده ای است که نسلی از او بجای نمی ماند، و اگر بمیرد نامش به فراموشی سپرده می شود و شما از دست وی راحت می شوید. اینجا بود که آیه نازل شد:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ ۖ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزَرَ ۗ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۝﴾^(۱)

(۱) أسباب النزول تألیف امام واحدی نیشابوری «۴۹۴»

مادرش سلمی بنت حرمله ملقب به نابغه از قبیله بنی عنزه بود که بعنوان برده در بازار عکاظ فروخته شده بود. عبدالله بن جدعان وی را خرید و به عاص بن وائل داد که از او عمرو بن العاص بدنیا آمد.

عمرو بن العاص قبل از اسلام

هیچ انسان بزرگواری چون عمرو بن العاص در قریش نبود مگر اینکه در سنین جوانی راه تجارت را در پیش می‌گرفت، او زمستان‌ها را به سوی یمن و تابستان‌ها روانه شام می‌شد و در مسیر تجارتش تنها به یمن و شام بسنده نمی‌کرد بلکه بسیاری از مواقع جهت تجارت، راه حبشه را در پیش می‌گرفت. ارتباط تنگاتنگ عمرو بن العاص با نجاشی پادشاه حبشه سبب شد به هنگام هجرت تعدادی از مسلمانان به سرکردگی جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه بسوی حبشه، قریش او را بعنوان نماینده خود جهت بازگرداندن مهاجرین به نزد نجاشی بفرستند.

عمرو بن العاص به همراه عبدالله بن ابی ربیعہ روانه حبشه شدند در حالی که هدایای ارزشمندی را جهت تقدیم به نجاشی با خود داشتند. به محض رسیدن به حبشه هدایای خویش را تقدیم نجاشی و اُسُقُف های دربارش نمودند تا اهل مکه را به دیارشان بازگردانند.

سپس عمرو این گونه سخن آغاز نمود: «ای پادشاه، تعدادی از جوانان نادان به شهر شما پناه آورده‌اند، این‌ها کسانی هستند که از قوم خویش جدا گشته و بر دین شما وارد نشده‌اند بلکه به دین جدیدی گردن نهاده‌اند و ما بزرگان قوم به نزد شما آمده‌ایم تا آن‌ها را به ما بازگردانی!» در آن هنگام جعفر بن ابیطالب پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگ مهاجرین برخاست تا پاسخ گفته‌های عمرو را بدهد وی چنین فرمود: «ای پادشاه همانا ما در گذشته اهل جاهلیت و نادانی بودیم، بت را پرستش نموده و گوشت مردار تناول

می‌کردیم، مرتکب اعمال فاحشه می‌شدیم و پیمان خویشاوندی را قطع می‌نمودیم به همسایگان ستم می‌کردیم و قوی حق ضعیف را می‌خورد تا اینکه خداوند از میان ما پیامبری را برانگیخت که ما در مورد نسب، صداقت، پاکدامنی و امانتداری وی یقین داریم، او ما را بسوی خدا پرستی دعوت نمود».

و جعفر به سخنان خود ادامه می‌داد تا اینکه به این سخنان رسید: «پس ما خدا را به یگانگی پرستیدیم و از شرک ورزیدن به او فاصله گرفتیم و حرام دانستیم آنچه را که بر ما حرام نموده و حلال دانستیم آنچه را که بر ما حلال نموده است. به همین علت قوم ما از در دشمنی با ما برآمدند و به آزار و اذیت و شکنجه ما پرداختند تا ما را در دینمان به فتنه اندازند و ما را از عبادت پروردگار به عبادت بت‌ها بازگردانند و حلال بدانیم آن پلیدی‌هایی را که در گذشته حلال می‌دانستیم. هنگامی که بر ما خشم گرفتند و ما را تحت فشار قرار دادند و تلاش نمودند میان ما و دینمان فاصله ایجاد کنند، روانه دیار شما گشتیم و شما را در میان همه پادشاهان برگزیدیم به امید اینکه در نزد شما هیچ ستمی در حق ما نشود».

نجاشی گفت: آیا چیزی از سخنان خداوند داری که عرضه نمایی؟

جعفر پاسخ داد: آری

نجاشی گفت: آن‌ها را بر من بخوان.

و جعفر شروع کرد به تلاوت ابتدای سوره مریم تا اینکه به این آیات

رسید:

﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْأَمْهِدِ صَبِيًّا ﴿٢٩﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا

شَقِيًّا ﴿۳۳﴾ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿۳۴﴾ [مریم: ۲۹-۳۳] «پس (مریم) به او (=عیسی) اشاره کرد، گفتند: (چگونه با کسی که کودکی است در گهواره، سخن بگوییم؟!) (عیسی) گفت: «من بنده‌ی خدا هستم، به من کتاب داده، و مرا پیامبر قرار داده است. و مرا هر جا که باشم پر برکت و فرخنده قرار داده، و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است. و (مرا) نسبت به مادرم نیکو کار (قرار داده) و مرا سرکش (و) بدبخت قرار نداده است. و سلام بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می‌میرم، و روزی که زنده برانگیخته شوم».

زمانی که نجاشی این آیات را شنید گفت: این سخنان با آنچه عیسی می‌فرمود مثل دو نوری هستند که از یک چراغ می‌تابند. سپس رو به عمرو بن العاص و عبدالله بن ابی ربیعہ نمود و گفت: بروید؛ بخدا سوگند آن‌ها را تحویل شما دو نفر نخواهم داد. عمرو بن العاص با ناامیدی روانه اقامتگاه خویش در قصر نجاشی شد و در این میان به فکر فرو رفته بود و چاره اندیشی می‌نمود بلکه حیل‌های بیابد که بوسیله آن نجاشی را متقاعد کند مهاجران را به مکه بازگرداند ناگهان فکری به ذهنش خطور کرد.

فردای آتروز عمرو بن العاص به نزد نجاشی بازگشت و به او گفت: همانا مسلمانان پیرامون عیسی بن مریم سخن بدی به زبان جاری می‌سازند.

نجاشی گفت: مگر آن‌ها چه می‌گویند؟

عمرو جواب داد: آن‌ها می‌گویند عیسی بنده خداست کسی را نزد آنان بفرست و در مورد این مسئله از آن‌ها بپرس.

نجاشی کسی را بسوی مسلمانان و در رأس آن‌ها جعفر بن ابیطالب فرستاد.

هنگامی که مسلمانان بر نجاشی وارد شدند و نجاشی در مورد این مسئله از آن‌ها سوال نمود جعفر چنین پاسخ داد: عیسی بنده خدا و فرستاده او و روح اوست و کلامش می‌باشد که او را بر مریم پاکدامن القاء نمود. در آن

هنگام نجاشی خطی بر زمین کشید و گفت فاصله میان دین ما و شما بیشتر از این خط نیست.

و بدین وسیله مسلمین در کمال آرامش و امنیت به زندگی خود ادامه دادند در حالی که عمرو بن العاص شکست خورده و ناامید بسوی قریش بازگشت.^(۱)

اسلام عمرو بن العاص

خود عمرو بن‌عاص رضی الله عنه داستان مسلمان شدنش را این گونه تعریف می‌کند:

«هنگامی که در جنگ احزاب شکست خوردیم تعدادی از مردان قریش که مطیع من بودند را گرد خود جمع نموده و عرض کردم: بخدا سوگند شما می‌دانید که دین محمد بسرعت در حال پیشرفت است و اینک نظری دارم. گفتند: چیست؟ گفتیم: نظر من این است که به حبشه هجرت کنیم. و اینکه در پناه نجاشی باشیم برای ما بهتر است از اینکه تحت امر محمد زندگی کنیم. اگر قوم ما در نبرد خویش با محمد پیروز شدند ما انسان‌های شناخته شده‌ای هستیم و جایگاه خود را داریم و جز خوبی از آن‌ها به ما چیزی نمی‌رسد.

اطرافیان پاسخ دادند: این نظر خوبی است.

گفتم: عده‌ای پوست را جهت هدیه دادن به نجاشی جمع کنید؛ زیرا نجاشی بیشترین چیزی که از سرزمین ما دوست دارد پوست بود.

از این رو تعداد زیادی پوست جمع نموده و روانه حبشه شدیم. و وقتی به حبشه رسیدیم. ناگهان متوجه شدیم عمرو بن امیه ضمری که پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) السیرة النبویة تألیف ابن هشام «۴۱۵/۱»

او را فرستاده بود تا از حال جعفر و یارانش جويا شود از نزد نجاشی خارج شد. من به یاران خود گفتم: این مرد عمرو بن امیه ضمری است بخدا سوگند که اگر نجاشی او را در اختیار من بگذارد گردنش را می‌زنم که اگر این کار را بکنم قریش در می‌یابند که من با کشتن فرستاده محمد دین خود را نسبت به آن‌ها ادا نموده‌ام.

به محض ورود بر نجاشی طبق معمول بر وی سجده نمودیم، نجاشی گفت: خوش آمدی ای دوست من. آیا از سرزمین خود هدیه‌ای برای من آورده‌ای؟ عرض کردم: آری ای پادشاه و هدایا را تقدیم وی نمودیم، سپس گفتم: ای پادشاه من مردی را دیدم که از نزد شما خارج شد، این مرد فرستاده دشمن ماست خواهشمندم او را در اختیار ما بگذار تا او را به قتل برسانیم؛ زیرا که راه گمراهی را اختیار نموده است.

نجاشی با شنیدن این سخنان خشمگین شد و با شدت ضربه‌ای به بینی خود کوبید که گمان بردم آن را شکسته است. چنان آشفته بودم که در آن حال اگر زمین شکافته می‌شد از ترس نجاشی به قعر زمین پناهنده می‌شدم. هراسان و با بیم گفتم: ای پادشاه اگر می‌دانستم از خواسته من اندوهگین می‌شوی آن را از شما نمی‌خواستم.

نجاشی گفت: آیا می‌خواهی من فرستاده مردی را جهت کشتن در اختیار تو بگذارم که ناموس اکبری که بر موسی نازل می‌شد بر وی نازل می‌شود؟ عرض کردم: آیا او چنین انسانی است؟ نجاشی گفت: وای بر تو ای عمرو سخن مرا گوش فرا ده و از او تبعیت کن، بخدا سوگند که او بر حق است و بر دشمنان خود چیره می‌شود همان گونه که موسی بر فرعون و لشکریانش چیره شد.

گفتم: آیا از من برای اسلام بیعت می‌گیری و نجاشی گفت: آری سپس دست در دست او گذاشتم و بر اسلام پیمان بستم، سپس نزد یارانم بازگشتم

در حالی که مسلمان شدن خود را از آن‌ها مخفی نگه می‌داشتم. پس از بازگشت به مکه، خود راه مدینه را در پیش گرفتم تا خدمت رسول الله ﷺ برسم و اسلام خود را اعلام نمایم و با ایشان بر اسلام پیمان ببندم. در میانه‌ی راه خالد بن ولید را ملاقات نمودم (این جریان اندکی قبل از فتح مکه بود) در حالی که از مکه می‌آمد.

عرض کردم: ای ابا سلیمان کجا می‌روی؟ خالد در جواب گفت: بخدا سوگند راه راست نمایان گشته و محمد فرستاده‌ی بر حق خداست و من روانه‌ی مدینه هستم تا در محضر وی مسلمان شوم؛ تا کی می‌خواهیم بر گمراهی بمانیم؟ پس از اینکه سخنان خالد را شنیدم عرض کردم: بخدا سوگند من هم به همین قصد روانه مدینه شده‌ام.

سپس همراه با یکدیگر راه مدینه را در پیش گرفتیم، زمانی که به خدمت رسول الله ﷺ رسیدیم ابتدا خالد پیش رفت و مسلمان شد و با پیامبر ﷺ بیعت نمود پس از وی من به خدمت حضرت رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا من با شما بیعت می‌کنم بر اینکه از خداوند بخواهی گناهان پیشین مرا بیامرزد و در مورد آینده نمی‌گویم. رسول الله ﷺ فرمود: «ای عمرو بیعت کن؛ همانا اسلام گناهان قبل خود را پاک می‌کند و هجرت گناهان قبل از خودش را پاک می‌کند» و من با ایشان بیعت نموده و از محضرشان خارج شدم.^(۱)

نقل می‌شود زمانی که رسول الله ﷺ دیدند که عمرو بن العاص و خالد بطرف ایشان می‌آیند فرمودند: «قَدْ أَلَفَتْ إِلَيْكُمْ الْمَكَّةَ أَفْلَادَ كَبِدِهَا» «همانا مکه جگر گوشه‌هایش را بسوی شما انداخته است».^(۲)

(۱) مسند امام احمد «۱۹۸/۴»

(۲) معرفة الصحابة تألیف امام ابو نعیم اصفهانی متوفای ۴۳۰ هجری قمری «۹۲۶/۲»

فضائل عمرو بن العاص رضی الله عنهالف: گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمان وی

ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «دو فرزند عاص مومن هستند: عمرو و هشام».^(۱)

در روایتی دیگر که عقبه بن عامر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند آمده است که ایشان فرمودند: «مردم مسلمان شدند در حالیکه عمرو بن عاص مومن شده است».^(۲)

ب: گواهی رسول الله صلی الله علیه و آله بر صلاح وی

طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «همانا عمرو بن العاص از انسان‌های صالح قریش است، چه خوب انسان‌هایی هستند ابو عبدالله و ام عبدالله و عبدالله».^(۳)

ج: دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمرو بن عاص

زهیر بن قیس بلوی از عمویش علقمه بن رمثه بلوی روایت می‌کند که ایشان فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله عمرو بن عاص را بسوی بحرین فرستاد، روزی در کنار پیامبر بودیم که ایشان چرتی زد سپس بیدار شد و فرمود: «خداوند عمرو را مورد رحمت خویش قرار دهد»، ما تمام کسانی که اسمشان عمرو بود را در ذهنمان تصور نمودیم، باری دیگر ایشان چرتی زدند سپس بیدار

(۱) مسند امام احمد «۴۰۹/۱۳» شیخ شعیب الارناؤط این روایت را حسن دانسته‌اند.

(۲) روایت امام ترمذی در سنن «۶۸۷/۵»، شیخ آلبانی در سلسله الاحادیث الصحیحه «۲۸۸/۱» این روایت را صحیح دانسته است.

(۳) روایت امام ترمذی در سنن «۳۱۶/۲» و امام احمد در مسند «۱۶۱/۱»، شیخ آلبانی در سلسله الاحادیث الصحیحه «۲۵۳/۱» این روایت را صحیح دانسته است.

شده و فرمودند: «خداوند عمرو را مورد رحمت خویش قرار دهد». و پس از آن، برای مرتبه سوم ایشان چرت زدند و طولی نکشید که بیدار شدند و فرمودند: «خداوند عمرو را مورد رحمت خویش قرار دهد» عرض کردیم کدام عمرو را می‌گویی ای رسول خدا؟ ایشان فرمودند: عمرو بن عاص، گفتم: مگر او را چه شده است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: به یادم آمد هنگامی که مردم را جهت صدقه دادن تشویق می‌نمودم عمرو همراه با صدقه‌ای فراوان به نزد من آمد می‌گفتم: ای عمرو این‌ها را از کجا آورده‌ای؟ و او در جواب می‌گفت: از نزد پروردگار، آری بخدا سوگند عمرو راست می‌گفت و برای او در نزد خداوند خیر فراوانی وجود دارد.^(۱)

مسئولیت‌های عمرو بن عاص در زمان رسول الله ﷺ

الف: فرماندهی در جنگ ذات‌السلاسل

اندکی پس از پایان یافتن جنگ موته پیامبر اکرم ﷺ تصمیم گرفت سپاهی را جهت مبارزه با قبیله قضاعه بفرستد؛ زیرا آن‌ها در جنگ موته با رومیان بر علیه اسلام همدست شده بودند. لهذا عمرو بن عاص را به حضور طلبیده و خطاب به او فرمودند: «ای عمرو می‌خواهم تو را به فرماندهی سپاهی بگمارم که پس از نبرد، خداوند تو را از لحاظ مال و ثروت بی‌نیاز خواهد کرد و به سلامت بازخواهی گشت». عمرو در پاسخ گفت: «ای رسول خدا من برای دستیابی به مال و ثروت مسلمان نشده‌ام»، رسول الله ﷺ فرمودند: «چه خوب است مال نیکو برای انسان نیکو».^(۲)

(۱) معجم الکبیر طبرانی «۵/۱۸»، و المستدرک حاکم «۴۵۵/۳»، حاکم این روایت را

صحیح دانسته و امام ذهبی نیز در تأیید او گفته است: سندش حسن است.

(۲) شعب الایمان امام بیهقی «۴۴۶/۲»، صحیح ابن حبان «۶/۸»، شیخ آلبنانی در

تعلیقات الحسان علی صحیح ابن حبان این روایت را صحیح دانسته است «۵/۱۵۷».

سپس رسول خدا ﷺ پرچم را به دست وی سپرد و سیصد نفر از بزرگان مهاجرین و انصار که در رأس آنها ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بودند را همراه وی بسوی ذات‌السلاسل گسیل داد تا قبیله‌ی قضاعه را که اسلام جز شر و بدی از آنها چیزی ندیده بود ادب نماید. او دعوت پیامبر را لیبیک گفت و همراه با سپاهیان‌ش راه ذات‌السلاسل را در پیش گرفتند شب‌ها حرکت نموده و روزها را کمین می‌کردند. پس از مدتی به منطقه مورد نظر رسیدند اما متوجه شدند دشمن، سپاه عظیمی را برای مقابله با آنها تدارک دیده است لذا نامه‌ای به رسول الله ﷺ فرستاد و از او طلب یاری نمود و پیامبر ﷺ ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه را در رأس لشکری به یاری عمرو بن عاص فرستاد. این دو فرمانده با کمک هم توانستند شکست سنگینی به قبیله‌ی قضاعه وارد کنند.^(۱)

در حین جنگ دو صحنه اتفاق می‌افتد که دلالت بر زیرکی و تیز هوشی عمرو بن عاص دارد؛

حادثه‌ی اول:

زمانی که مسلمانان دشمنانشان را شکست دادند تعدادی از سپاهیان از شدت سرما تصمیم گرفتند آتش روشن کنند اما عمرو بن عاص آنها را از این کار منع نموده و فرمود: هیچ کسی آتش نیفرورد و گرنه او را در آن خواهیم انداخت، زمانی که مسلمانان به مدینه بازگشتند عده‌ای از این عمل عمرو بن عاص به خدمت رسول الله ﷺ شکایت بردند، زمانی که رسول الله ﷺ از عمرو علت این کار را پرسیدند ایشان در جواب گفت: ترسیدم که با روشن

(۱) نگا: السیرة النبویة لابن هشام «۲/۶۲۳».

شدن آتش، دشمن ما را بیابد و بدین وسیله آن‌ها را یاری نموده باشیم، پیامبر ﷺ از این هوش و ذکاوت وی شگفت زده شد و کار او را تأیید نمود.^(۱)

حادثه‌ی دوم:

عمرو بن عاص می‌گوید: به هنگام جنگ ذات السلاسل در شبی از شب‌ها جُنُب شدم. هوا بسیار سرد بود و من ترسیدم که با غسل زدن خود را به هلاکت افکنده باشم. لہذا تیمم نموده و با یارانم نماز صبح را بجای آوردیم. پس از بازگشت به مدینه عده‌ای از یارانم این حادثه را خدمت رسول الله ﷺ عرض نمودند، ایشان فرمودند: ای عمرو آیا در حال جنابت با یاران خود نماز را بجای آورده‌ای؟ من علت را برای ایشان توضیح داده و گفتم: همانا من این گفته پروردگار را شنیده‌ام که فرمودند: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ۲۹] «و خود را نکشید همانا که خداوند نسبت به شما مهربان است» زمانی که پیامبر ﷺ این استدلال مرا شنید، خندیدند و چیزی نگفتند.^(۲)

این اجتهاد دلالت بر وفور علم و فقه عمرو بن عاص رضی الله عنه و همچنین دقت استنباط وی دارد.

ب: نابود کردن بت سواع

بت سواع به نام یکی از فرزندان نوح یعنی سواع بن نوح و به شکل زنی ساخته شده بود. این بت از آن قوم نوح بود و در زمان رسول الله ﷺ قبیله هذیل این بت را در اختیار داشتند. و مردم قبل از فتح مکه این بت را طواف می‌کردند.

(۱) الآحاد والمثانی لابن أبي عاصم «۱۰۳/۲»

(۲) روایت امام ابو داود «۲۴۹/۱»، شیخ شعب الارناؤط این روایت را صحیح دانسته است.

هنگامی که رسول الله ﷺ مکه را فتح نمود عمرو بن العاص را مأمور کرد تا این بت را نابود کند. عمرو بن العاص به همراه تعدادی از یارانش جهت انجام مأموریت به جایی آمدند که بت در آنجا قرار داشت. ناگهان با کاهنی مواجه شدند که از بت مراقبت می کرد.

کاهن پرسید برای چه امری آمده اید؟

عمرو بن العاص گفت: رسول الله ﷺ مرا امر نموده تا این بت را نابود سازم.

کاهن گفت: نمیتوانی این کار را انجام دهی.

عمرو گفت: چگونه؟

کاهن پاسخ داد: برای اینکه این بت از خودش محافظت می کند و جلوی تو را می گیرد.

عمرو جواب داد: وای بر تو آیا تا کنون در باطل غوطه ور بودی، وای بر تو آیا این بت می شنود و می بیند؟

سپس عمرو بن العاص همراه با یارانش به بت نزدیک شده و آن را نابود کردند، سپس عمرو بن العاص رو به کاهن کرد و گفت: چه چیزی را دیدی؟ و کاهن گفت: من مسلمان شدم.^(۱)

مأموریتی به سوی عمان

دیری از مسلمان شدن عمرو بن العاص ﷺ نگذشته بود که ایشان مبدل به یکی از فرماندهان برجسته شدند که مورد اعتماد رسول الله ﷺ بودند؛ به همین علت رسول الله ﷺ او را جهت دعوت فرزندان جلندی جیفر و عبد که بر عمان حکومت می کردند فرستاد.

(۱) أخبار مكة تألیف ازرقی «۱۳۱/۱»

از آنجایی که عمرو می‌دانست که عبد از حلم و بردباری و وقار بیشتری برخوردار است دعوت خود را از او شروع کرد، اما او چنین گفت: برادرم جیفر حکمران است و از لحاظ سنی نیز از من بزرگتر است ابتدا به نزد او برو، عمرو می‌گوید:

من هر روز در کنار خانه‌اش می‌ماندم تا اینکه سخن مرا پذیرفت و نامه‌ی رسول الله ﷺ که به‌همراه داشتم به او تقدیم کردم و او نیز پس از خواندن به برادرش داد. بدین‌صورت هر دو مسلمان شدند و عمرو بن عاص در میان آنان ماند تا اینکه خبر وفات رسول الله ﷺ به او رسید. و این آخرین مأموریتی بود که رسول الله ﷺ به عمرو بن عاص ﷺ سپردند.^(۱)

عمرو بن العاص در عهد خلفای راشدین ﷺ

زمانی که رسول الله ﷺ دار فانی را وداع گفت ابوبکر صدیق ﷺ به خلافت رسید و عمر بن العاص را مخیر نمود بین اینکه در مسئولیتی که رسول خدا ﷺ او را بر آن گمارده بود باقی بماند و یا اینکه مسئولیت دیگری را بپذیرد که به صلاح دنیا و آخرت او خواهد بود (یعنی شرکت در جهاد)، عمرو بن العاص نامه‌ای خطاب به خلیفه‌ی رسول الله ﷺ نوشت که در آن آمده بود: «همانا من تیری از تیرهای اسلام هستم و تو پس از پروردگار تیرانداز؛ بنگر که کدام هدف نیکوتر است و مرا به همان طرف رها کن».^(۲)

هنگامی که عمرو بن العاص به مدینه‌ی منوره رسید ابوبکر صدیق به او دستور داد همراه با سپاه اسلام روانه‌ی شام شود و عمرو چنین کرد تا اینکه به منطقه یرموک رسیدند و در آنجا نبردی با سپاه روم صورت گرفت که

(۱) عیون الأثر تألیف ابن سید الناس «۳۳۵/۲»

(۲) تاریخ طبری «۳۸۹/۳»

عمرو بن العاص در قسمت راست سپاه اسلام بود و حضور وی و جهادش در این معرکه تأثیر بسزایی در پیروزی مسلمانان و شکست روم داشت.^(۱)

پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه عمرو بن العاص به جهاد خود در جبهه‌ی شام ادامه داد تا اینکه توانست با همکاری شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه مناطقی چون بیسان، طبریه و اجنادین را فتح کند.^(۲)

در نبرد اجنادین به امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه خبر رسید که فرماندهی سپاه روم را شخصی بسیار شجاع و زیرک به نام ارطوبون برعهده دارد، عمر بن خطاب رضی الله عنه پس از شنیدن این سخن تبسمی کرد زیرا در چهره‌اش اعتماد کامل او به فرمانده‌اش احساس می‌شد لذا فرمود: «ما ارطوبون عرب (عمرو بن عاص) را به جان ارطوبون روم می‌اندازیم، سپس میبینیم کدام يك پیروز می‌شود».

هنگامی که دو سپاه در جایی به نام اجنادین به همدیگر رسیدند عمرو بن عاص رضی الله عنه تصمیم به اقدامی بسیار خطرناک نمود و آن هم اینکه خود به عنوان فرستاده‌ی فرمانده مسلمانان به درون سپاه روم برود و نقاط ضعف آن‌ها را تشخیص دهد، لهذا بر ارطوبون فرمانده رومیان وارد شد، ارطوبون به محض دیدن عمرو بن العاص با خود گفت: این شخص باید امیر باشد و یا کسی که امیر از او حرف شنوی دارد و تصمیم گرفت او را به قتل برساند.

اما عمرو بن عاص به نقشه‌ی شوم او پی برد و پس از گفتگویی که میان آن‌ها شکل گرفت عمرو بن عاص رضی الله عنه خطاب به ارطوبون گفت: هر کدام از ما سخن دیگری را شنیدیم و حرف تو در دل من جای گرفت و ما ده نفر فرستاده‌ی عمر بن خطاب هستیم، اجازه بده من بروم آن نه نفر را همراه

(۱) تاریخ طبری «۳/۳۹۶»

(۲) تاریخ طبری «۳/۴۴۳»

خود به نزد تو بیاورم، اگر سخن تو را پذیرفتند که نیک است و گرنه می‌توانی آن‌ها را به دیارشان بازگردانی و امور روم را خود به‌دست بگیری. ارطبون پس از شنیدن این سخنان هوای قتل ده نفر در سرش پروراند و از قتل عمرو بن عاص صرف نظر کرد.

عمرو بن العاص پس از فریفتن ارطبون و شناخت نکته ضعف‌های سپاهش به سوی لشکر خود بازگشت، وقتی ارطبون روم از فریب خوردن خود آگاه شد گفت: وای بر من! آن مرد مرا فریب داد، همانا که او تیزهوش‌ترین و زیرک‌ترین انسان است. هنگامی که خبر فریب خوردن ارطبون روم از عمرو بن العاص به عمر بن خطاب رضی الله عنه رسید تبسمی کرد و فرمود: «همانا عمرو او را شکست داد، خدا عمرو را در پناه خویش حفظ کند».

جنگ سختی میان دو سپاه شکل گرت که در نهایت ارطبون روم بسوی ایلیاء «قدس» گریخت و عمرو بن عاص توانست اکثر شهرهای فلسطین از جمله غزه نابلس، اللد، یبنی، یافا، رفح، بیت المقدس، عمواس و بیت جبرین را فتح کند.^(۱)

پس از اینکه مأموریت عمرو بن عاص در شام خاتمه یافت عمر بن خطاب رضی الله عنه مأموریت جدیدی به وی سپرد و آن هم روانه شدن بهسوی مصر و فتح آن دیار بود که عمرو بن العاص رضی الله عنه توانست در این راستا شهرهای فرما، فسطاط، قلعه بابلون، عین شمس، فیوم، اشمونین، اخیم، دمیاط، تونه، دقهله، اسکندریه و نیز شهرهای دیگری در شمال آفریقا چون برقه و زویله و طرابلس را فتح کند، به همین دلیل عمر بن خطاب رضی الله عنه همواره می‌فرمود:

(۱) البداية والنهاية تأليف امام ابن كثير دمشقي «۶۳/۷»

«شایسته نیست که ابو عبدالله بر زمین گام بردارد مگر اینکه امیر باشد».

و در زمان خلافت سیدنا عثمان رضی الله عنه عمرو بن العاص یکی از نزدیکان و مشاوران ایشان بود.

روایتی ساختگی و جعلی وجود دارد که شخصیت عمرو بن عاص را در مسئله‌ی شهادت عثمان زیر سؤال می‌برد، که در آن آمده است:

«هنگامی که عثمان محاصره شد عمرو بن عاص راه شام را در پیش گرفت و گفت: ای اهل مدینه هر کس در مدینه بماند و بنگرد که عثمان کشته می‌شود خداوند او را ذلیل و خوار می‌گرداند و هر کس توانایی دفاع از او را ندارد راه گریز را در پیش بگیرد».^(۱)

بر اساس این روایت عده‌ای معتقدند که عمرو بن العاص پس از اینکه دریافت عثمان کشته خواهد شد راه گریز از مدینه را در پیش گرفته است حال اینکه روایت جعلی و ساختگی است زیرا: راوی داستان شخصی به نام سیف بن عمر تمیمی است که روایت وی از شعیب بن ابراهیم کوفی ثابت نشده است. ثانیاً: در روایت، سیف بن عمر تمیمی وجود دارد که ابن حجر در لسان المیزان در مورد وی می‌گوید: به اتفاق علماء متروک است، ابن حبان پیرامون شخصیت سیف بن عمر می‌گوید: متهم به زندقه بودن است و روایات جعلی و ساختگی را نقل می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که از عمرو بن عاص راضی بود و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در حالی از دنیا رفتند که از وی راضی بودند و عثمان او را بمدت ۴ سال بر پست استانداری مصر ابقاء نمود و پس از آن وی را عزل نموده و عبدالله بن سعد بن ابی السرح را بر ولایت مصر گمارد. پس از اینکه

(۱) تاریخ طبری «۵۵۸/۴»

عثمان به شهادت رسید عمرو بن عاص از این خبر بسیار اندوهگین شد و بسیار گریست و چون بر معاویه وارد شد و دریافت او قصد خونخواهی از قاتلین عثمان را دارد به سپاه او ملحق شد و به قصد خونخواهی از قاتلین خلیفه‌ی مظلوم عثمان بن عفان رضی الله عنه با سپاه علی که تعدادی از قاتلین عثمان در آن قرار داشتند جنگید.

خدا حافظ ای فرمانده

هنگامی که عمرو بن العاص رضی الله عنه در بستر بیماری بود و آخرین روزهای زندگی‌اش را سپری میکرد بشدت می‌گریست؛ یکی از فرزندانش خطاب به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما بشارت به فلان چیز و فلان چیز نداده است؟

عمرو بن العاص فرمود: بهترین چیزی که در کارنامه‌ام دارم شهادت «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» می‌باشد.
و من در سه مرحله زیسته‌ام:

مرحله اول: در حالی زندگی می‌کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله منفورترین انسان در نظرم بود و دوست داشتم او را به قتل برسانم که اگر چنین می‌کردم از اهل آتش بودم.

مرحله دوم: سپس خداوند اسلام را در قلب من جای داد و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم تا با ایشان بیعت کنم، عرض کردم یا رسول الله دستت را بگشا تا با شما بیعت کنم و ایشان دست مبارک خود را دراز نمود اما من دست خود را عقب کشیدم! ایشان فرمودند: تو را چه شده است ای عمرو؟ عرض کردم: می‌خواهم شرطی قرار دهم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه شرطی؟ گفتم: از خداوند بخواه گناهان مرا مورد بخشش و آمرزش قرار دهد، و

پیامبر ﷺ فرمود: ای عمرو آیا نمی‌دانی که اسلام گناهان گذشته و قبل از خود را پاک می‌کند و هجرت گناهان قبل از خود را پاک می‌کند و حج گناهان قبل از خود را پاک می‌کند؟

در آنروز هیچ کس در نظرم محبوبتر از رسول خدا ﷺ نبود. و اگر در آنروز از دنیا می‌رفتم امید داشتم که از اهل بهشت باشم.

مرحله سوم: در حالی زیستم که بعنوان امیر در جامعه حکمرانی می‌کردم نمی‌دانم چگونه زیستم و چه حقی در آن داشتم و خداوند چگونه در آن مورد با من برخورد خواهد کرد، هرگاه از دنیا رفتم کسی حق ندارد بر من نوحه خوانی کند.^(۱)

سپس در حالی که شهادتین را زبان جاری می‌ساخت در روز عید فطر سال ۴۳ هجری به هنگام خلافت معاویه رضی الله عنه در حالیکه نود سال داشت دارفانی را وداع گفت.

خداوند از او راضی و خشنود باد.

(۱) صحیح مسلم «۱۱۲/۱»

بخش دوم

بررسی جریان حکمیت

از منظری متفاوت

نویسنده: صلاح الدین شهنوازی

یکی از رویدادهای مهم، حساس و تأمل‌برانگیز دوران خلافت راشدین که در سال‌های خلافت حضرت علی علیه السلام روی داد، جریان حکمیت است که در جنگ صفین و برای پایان دادن به این نبرد خونین تاریخ اسلام به وقوع پیوست. بسیاری از نویسندگان و مؤرخان در مورد حقیقت این جریان دچار سردرگمی شده و با اعتماد بر روایات ضعیف و غیرقابل اعتبار، چهره‌ای ناخوشایند از اصحاب بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله بویژه حضرت ابوموسی اشعری و حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنهما به تصویر کشیده‌اند.

حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه را به ضعف رأی و فریب خوردن و حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه را به زیرکی و فریبکاری متهم ساخته‌اند. در صورتی که این قبیل روایات، ساختگی بوده و توسط مخالفان و دشمنان صحابه وضع شده‌اند، و بعضی از نویسندگان بدون ارزیابی دقیق و سنجش علمی، آن‌ها را پذیرفته‌اند.

این دو صحابی بزرگوار از این اتهامات پاک و میرا بوده و از بزرگان صحابه و مورد اعتماد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و سایر صحابه بوده‌اند و توسط مسلمانان برای حل و فصل یک اختلاف و نزاع بزرگ که منجر به قتل هزاران مسلمان شده بود، انتخاب شدند، و آن‌ها نیز برای حل و فصل این نزاع و درگیری و خاتمه دادن به آن، نهایت تلاش خود را مبذول داشتند. اما مخالفان صحابه حجم عظیمی از روایات نادرست را در این زمینه جعل کردند؛ حق را باطل و طرح قضیه حکمیت قرآن را که برای جلوگیری از خونریزی بیشتر مسلمانان مطرح شده بود، توطئه، نیرنگ و جنایت جلوه دادند، و در این زمینه سخنانی را به امیرالمؤمنین حضرت علی رضی الله عنه نسبت دادند که با نقل صحیح در تعارض است. همچنین به اندازه‌ای دایره

تبلیغات نادرست و خلاف واقع را علیه حضرت عمرو بن عاص گسترده‌اند، که کمتر کتاب تاریخی‌ای را می‌بینید به سبب نقل روایات موضوع و ساختگی، حضرت عمرو بن عاص را به فریبکاری متهم نکند. ما برای روشن‌تر شدن بیشتر قضیه حکمیت، آن را در پرتو روایات صحیحی که مورد اعتماد محققان برجسته تاریخ اسلام و اهل سنت است، بررسی می‌کنیم.

جنگ صفین و جریان حکمیت

حضرت علی علیه السلام پس از خلیفه شدن، نمایندگان و کارگزارانی را برای مناطق مختلف تعیین کرد. ولایت شام را ابتدا به حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما پیشنهاد کرد، اما وی نپذیرفت. لذا حضرت سهل بن حنیف را به جای حضرت معاویه رضی الله عنه به ولایت شام منصوب کرد، اما سپاهیان حضرت معاویه حضرت سهل را بازگرداندند. مردم شام از بیعت با حضرت علی سرباز زدند و گفتند: حضرت علی اول از قاتلان حضرت عثمان قصاص بگیرد، سپس ما با او بیعت می‌کنیم. حضرت علی خواسته مردم شام و حضرت معاویه را بهانه‌ای برای نافرمانی و عدم بیعت می‌دانست. لذا با هدف الزام حضرت معاویه و هوادارانش به اطاعت از خود، با سپاهی پنجاه‌هزار نفری به سوی شام روانه شد. در یکی از روزهای تجهیز لشکر جهت حرکت به سوی شام، حضرت حسن بن علی رضی الله عنهما به نزد پدر رفت و گفت: «یا اَبَتِ دَعِ هَذَا، فَاِنَّ فِيهِ سَفْكَ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ وُقُوعَ الْاِخْتِلَافِ بَيْنَهُمْ» «پدر جان از تصمیم لشکرکشی و جنگ صرف نظر کن، زیرا با وقوع چنین جنگی خون بسیاری از مسلمان‌ها به زمین خواهد ریخت و در میانشان اختلاف خواهد افتاد». اما پیشنهاد ایشان پذیرفته نشد.

از آنجایی که مردم شام بر خونخواهی خلیفه سوم با حضرت معاویه بیعت کرده بودند و در این مورد کوتاه نمی‌آمدند، با رسیدن خبر حرکت سپاه عراق به سوی شام، به تجهیز لشکری شصت‌هزار نفری پرداخته و از جانب شمال شرقی دمشق برای رویارویی به سوی صفین روانه شدند.

نبرد میان دو سپاه در ماه ذی‌الحجه سال سی و شش هجری با درگیری‌های موردی و جنگ‌های پراکنده آغاز گردید و در طول ماه ذی‌الحجه ادامه یافت. گاهی روزی یک نبرد و گاه دو نبرد اتفاق می‌افتاد. با آغاز ماه محرم آتش‌بس اعلام شد، به این امید که میان آنان امکان گفت‌وگو و تفاهم پدید آید و زمینه برای صلح و آشتی و جلوگیری از خونریزی بیشتر فراهم شود.

در ماه محرم بود که حضرت علی هیئتی را به ریاست عدی بن حاتم طایی نزد حضرت معاویه فرستاد. عدی، معاویه را به بیعت با حضرت علی فرا خواند، تا زمینه وحدت هر چه بیشتر مسلمانان فراهم شود و جنگ و خونریزی پایان یابد! حضرت معاویه در پاسخ فراخوان عدی گفت: ما با علی سر مخالفت و ناسازگاری نداریم و در مورد مقام خلافت با او در نمی‌افتیم، و او را به دست داشتن در شورش علیه حضرت عثمان و قتل ایشان متهم نمی‌کنیم، اما شورشیان و قاتلان بسیاری در میان سپاه او مأمّن گرفته‌اند، تمام خواسته ما این است که آن قاتلان شورش را به ما تسلیم کند، پس از آن ما با او به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین بیعت می‌کنیم و از او اطاعت می‌نماییم.

موضع حضرت معاویه واضح و روشن بود، اما حضرت علی علیه السلام در شرایطی قرار نداشت که بتواند خواسته او را برآورده نماید. حضرت معاویه در همین راستا هیئتی را به ریاست حبیب بن مسلمه نزد حضرت علی علیه السلام فرستاد، تا او را برای تسلیم قاتلان حضرت عثمان و پایان دادن به جنگ و خونریزی

ترغیب کنند، اما آنان نیز بدون نتیجه بازگشتند. ماه محرم نیز بدون آنکه تلاش‌های مسالمت‌آمیز به نتیجه‌ای بیانجامد، پایان یافت و ماه صفر آغاز شد. ظاهراً مرحله دیگری از جنگ همه‌جانبه و سخت در صفین نزدیک بود. روز چهارشنبه اول ماه صفر مرحله دوم جنگ آغاز شد و تا روز جمعه دهم صفر ادامه پیدا کرد. سخت‌ترین و خشن‌ترین رویارویی میان سپاهیان دو طرف در روز پنجشنبه نهم و شب جمعه دهم ماه صفر روی داد و آن شب را لیلۃ‌الهریر (شب زوزه) نامیدند؛ زیرا بجز از چکاچک شمشیرها و نیزه‌های سپاهیان دو طرف، و زوزه سگ‌ها و گرگ‌ها، از فرط خستگی و کوفتگی صدایی و کلامی از کسی شنیده نمی‌شد. در آن شب به اندازه‌ای جنگ و درگیری شدت گرفت که نیزه‌ها و شمشیرها و سپرهای بسیاری از سربازان درهم شکست و از دست آن‌ها افتاد، تا آنجا که جنگ با سنگ انداختن به سوی یکدیگر و حتی با چنگ و دندان به جان یکدیگر افتادن، ادامه یافت.

در طول یک نبرد سخت و فرسایشی، هزاران نفر کشته و زخمی شدند و خوف آن می‌رفت که هر دو سپاه تا آخرین نفراتشان به نبرد ادامه دهند و بجز زنان و کودکان کسی زنده نماند. اظهار این خوف ابتدا بر زبان اشعث بن قیس رئیس قبیله کنده جاری شد. ایشان در لیلۃ‌الهریر خطاب به قومش گفت: ای مسلمانان! صحنه دیروز را مشاهده کردید که چه تعداد از مردم عرب کشته شدند. ای مردم! سن زیادی از من گذشته است و تا به امروز هرگز چنین صحنه‌ای را مشاهده نکرده‌ام. شما سخنان مرا به کسانی که در اینجا حضور ندارند، برسانید. اگر ما فردا رودرروی هم قرار بگیریم، عرب‌ها نابود خواهند شد و حرمت و قداست شما از بین خواهد رفت. قسم به خدا! من این حرف‌ها را از ترس مرگ نمی‌زنم، چرا که سن زیادی از من گذشته است، اما ترس من برای زنان و کودکان است. اگر ما فردا همگی از بین برویم بر آن‌ها چه خواهد گذشت. بار اله! تو می‌دانی که من مصلحت قوم

خود و مسلمانان را مدنظر دارم و در این زمینه از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌ام.^(۱)

خبر اظهارات اشعث بن قیس به حضرت معاویه رضی الله عنه رسید، ایشان گفت: قسم به پروردگار کعبه! او درست می‌گوید. اگر این روند ادامه پیدا کند، همه مردان جنگی دو طرف کشته خواهند شد و با پیش آمدن چنین وضعی، رومی‌ها از یک سو و فارس‌ها از سوی دیگر برای حمله به سرزمین‌های اسلامی طمع کرده و زنان و کودکان را پایمال خواهند کرد، پس باید چاره‌ای اندیشید، و این واقعیت را فقط انسان‌های آگاه و با فراست درک خواهند کرد. سپس رو به سپاهیان‌ش کرد و گفت: قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بسته و بالا ببرید. در این روایت اصلاً نامی از حضرت عمرو بن عاص و یا نشانی از نیرنگ و فریبکاری وجود ندارد. به هر حال، طرح مسئله حکمیت اقدامی شجاعانه برای جلوگیری از گسترش خونریزی و کشتار میان مسلمانان و حفظ توان و نیروی امت اسلامی بود، حال چه از جانب حضرت معاویه و چه حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه مطرح شده باشد. این موضوع فقط آشوبگران و قاتلان حضرت عثمان را که آتش جنگ و فتنه را برافروخته بودند، پریشان و ناراحت کرد.^(۲)

اصرار آشوب‌طلبان بر تداوم جنگ

آشوب‌طلبان و کسانی که در قتل خلیفه سوم و همچنین دامن زدن به جنگ جمل دست داشتند، به استمرار جنگ صفین نیز بسیار اصرار می‌کردند تا یا طرفین کاملاً در این جنگ از بین بروند و یا حداقل توانشان به قدر کافی تحلیل برود و آنان از قصاص و مجازات در امان بمانند. به

(۱) وقعه صفین للمغتری، ص ۴۷۹

(۲) وقعه صفین للمغتری، ص ۴۸۱-۸۸۴

همین خاطر وقتی دیدند که مردم شام مصاحف را بالا بردند، و حضرت علی نیز به درخواست آن‌ها مبنی بر توقف جنگ و خونریزی پاسخ مثبت داد، وحشت‌زده شدند و تمام تلاش خود را به کار بستند تا حضرت علی علیه السلام را از تصمیمش منصرف کنند. ولی جنگ متوقف شده بود و کاری از دست آن‌ها بر نمی‌آمد. لذا چاره‌ای ندیدند جز اینکه علیه حضرت علی علیه السلام دست به شورش بزنند و با طرح مقوله «لا حکم الا لله» شکاف جدیدی را به نام «خوارج» در میان امت اسلامی ایجاد کنند.

شگفت اینجاست که مؤرخان به این رفتار آشوب‌طلبان و قاتلان خلیفه سوم، آن هم در این مرحله حساس، که منجر به شکل‌گیری خوارج گردید، زیاد توجه نکرده‌اند.^(۱)

اما روایت ابومخنف که در آن ذکر شده است که حضرت علی ابتدا پیشنهاد مردم شام را مبنی بر حکمیت قرآن نپذیرفت و سپس بر اثر فشار گروهی که بعداً به خوارج مشهور شدند، آن را پذیرفت؛^(۲) قطع‌نظر از ضعف در سند با مقام شامخ حضرت علی علیه السلام سازگاری ندارد، و در مقابل روایاتی که با سند صحیح و توسط راویان موثق روایت شده است، اعتباری ندارد. بنابر روایات معتبر، شورشیان و خوارج وقتی از قبول تحکیم توسط حضرت علی علیه السلام باخبر شدند، در حالی که شمشیرهایشان را بر دوش گرفته بودند، نزد حضرت علی آمده و با پذیرش فراخوان شامیان به تحکیم کتاب‌الله مخالفت نموده و گفتند: باید جنگ را ادامه دهیم تا در نهایت خداوند خود میان ما و آنان داوری کند!

(۱) أحداث و أحادیث فتنه الهرج، ص ۱۴۷

(۲) تاریخ طبری: ۵/ ۶۶۳ - ۶۶۲

سهل بن حنیف انصاری رضی الله عنه خطاب به آنان گفت: ای مردم! رأی و دیدگاه خود را در برابر دین علم نکنید. اگر ما در روز حدیبیه اختیار می‌داشتیم، رأی خود را بر فرمان رسول خدا ترجیح می‌دادیم! اما چون امر ایشان حکم دین بود، آن را پذیرفتیم! پس از آن سهل به بحران و نابسامانی‌ای که پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه در میان مسلمانان پیش آمده بود، اشاره نمود و گفت: سوگند به خداوند از زمانی که مسلمان شده‌ام، در راستای دفاع از دین خداوند شمشیرهایمان را در هر جا به کار می‌گرفتیم می‌دانستیم که چه کاری انجام می‌دهیم، به غیر از این وضعی که الآن داریم! هرگاه مشکلی را حل و فصل می‌نماییم، مشکل دیگری روی می‌دهد که نمی‌دانیم چگونه با آن برخورد نماییم.^(۱)

خلاصه اینکه هم سپاهیان شام و هم سپاهیان عراق به این امید که راهی برای جلوگیری از خونریزی بیشتر و پایان دادن به اختلافات پیدا شود، به حکمیت و مصالحه تمایل نشان دادند.

دلایل پذیرش حکمیت

طرح موضوع حکمیت قرآن از طرف حضرت معاویه بدون تأکید بر تحویل دادن قاتلان حضرت عثمان و یا قصاص آنان، و پذیرش حکمیت توسط حضرت علی بدون تأکید بر اطاعت و بیعت حضرت معاویه و مردم شام با ایشان، اتفاق و تحولی بود که حوادث جنگ صفین آن را به دو طرف تحمیل کرد؛ چرا که این جنگ منجر به نابودی تعدادی زیادی از مسلمانان شده بود و این موضع‌گیری جمعی را در طرفین تقویت کرد که پایان دادن

(۱) مصنف ابن ابی شیبه: ۳۳۶/۸؛ مسند احمد مع الفتح الربانی: ۴۸۳/۸

به نبرد و جلوگیری از کشتار، ضرورتی است که باید برای حفظ شوکت و قدرت امت اسلامی به آن تن دهند.

حضرت علی علیه السلام با توقف جنگ در صفین موافقت کرد و به حکمیت رضایت داد و آن را پیروزی و فتوحی به حساب آورد و سپس به کوفه بازگشت در حالی که به اتحاد مسلمین، برطرف شدن اختلافات، تقویت دولت اسلامی و آغاز مجدد فتوحات اسلامی امیدوار بود.^(۱)

عوامل متعددی سبب شد که طرفین به حکمیت و حل نزاع پیش آمده از این طریق بیندیشند، از آن جمله:

۱- طرح حکمیت در واقع آخرین تلاشی بود که برای جلوگیری از جنگ و خونریزی در میان مسلمانان صورت می‌گرفت. تلاش‌هایی که به صورت فردی یا گروهی از زمان جنگ جمل آغاز شده بود، به نتیجه نرسیده بود. نامه‌های زیادی برای این منظور بین طرفین رد و بدل شد. آخرین تلاشی که از طریق نامه صورت گرفت، نامه‌ای بود که حضرت معاویه در سخت‌ترین شرایط جنگ برای حضرت علی علیه السلام فرستاد و از ایشان خواست که جنگ را متوقف کند و گفت: به گمان من اگر ما و شما می‌دانستیم که این جنگ تا این حد ادامه پیدا خواهد کرد، هرگز به آن اقدام نمی‌کردیم. اگر در این قضیه عقل و تدبیر ما تاکنون درمانده است، باز هم فرصت برای ندامت از گذشته و جبران آینده وجود دارد.^(۲)

۲- دومین عامل، کشتار و خونریزی بسیار زیادی بود که دامن هر دو سپاه را گرفته بود و ترس آن می‌رفت که سرانجام همه کشته و نابود شوند.

(۱) دراسه فی تاریخ الخلفاء الأمویین، ص: ۳۸

(۲) دراسه فی تاریخ الخلفاء الأمویین، ص: ۳۸

از این رو درخواست توقف جنگ موضوعی بود که هر دو گروه به آن تمایل نشان می‌دادند.

۳- سومین عامل، خستگی و درماندگی مردم بود که بر اثر جنگ‌های طولانی توانشان تحلیل رفته بود و چنان وضعیتی پیش آمده بود که گویا همگی در انتظار این پیام صلح و آشتی بودند. اکثر سپاهیان حضرت علی گرایش به خاتمه جنگ و مخاصمه داشتند. به همین خاطر اکثراً این جمله را بر زبان می‌آوردند که: «قد أكلتنا الحرب و لانرى البقاء الا عن الموادعه»؛ جنگ تمام قوای ما را تحلیل برده است و برای بقای خود چاره‌ای جز ترک مخاصمه نداریم.^(۱) این جمله که بر زبان اکثر سپاهیان حضرت علی زمزمه می‌شد، نشان می‌دهد که بالا بردن قرآن‌ها جهت توقف جنگ، فریب و نیرنگی از طرف حضرت عمرو بن عاص و حتی به ابتکار ایشان نبوده است؛ بلکه در جنگ جمل کعب بن سور، قاضی بصره، برای توقف نبرد به چنین اقدامی دست زده بود. اما شورشیان جنگ‌طلبان و سبائی او را تیرباران کردند تا در اقدامش موفق نشود.

۴- چهارمین عامل، پاسخ مثبت به ندای وحی بود که خداوند در آن از بندگانش خواسته است: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹] «هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و رسول (یعنی به حکم شرع در پرتو قرآن و سنت) بازگردانده و ارجاع دهید».

به همین سبب وقتی به حضرت علی علیه السلام پیشنهاد شد که تصمیم‌گیری در این باره را به قرآن واگذارد، گفت: من در این ارتباط از شما اولی‌تر و

(۱) صفین، ص ۴۸۲ - ۴۸۵ دراسات فی عهد النبوه، ص: ۴۳۳

سزاوارترم و به حکمیت و داوری کتاب خدا رغبت بیشتری دارم؛ کتاب خدا بین من و شما داور خواهد بود.^(۱)

یکی دیگر از اتفاقاتی که در جنگ صفین رخ داد و به روشن شدن موضع درست از نادرست و پایان یافتن جنگ کمک کرد، شهادت صحابی جلیل‌القدر حضرت عمار بن یاسر به دست سپاهیان شام بود. حضرت معاویه و مردم شام به تصور اینکه موضع‌شان در خونخواهی حضرت عثمان رضی الله عنه و خودداری از بیعت با حضرت علی رضی الله عنه، تا روشن شدن قضیه قاتلان حضرت عثمان و قصاص آنان، موضع درست و برحق است، در مقابل ایشان ایستادگی کردند تا اینکه سرانجام نبرد صفین روی داد.^(۲)

اصحاب جلیل‌القدری که تا آن زمان در قید حیات بودند یکی از این سه موضع را اختیار کرده بودند: ۱- گروهی به خونخواهی خلیفه سوم و دفاع از این موضع پرداختند، ۲- گروهی موضع حضرت علی رضی الله عنه را تأیید کردند و به ایشان پیوستند، ۳- و اما گروه سوم، که بیشترین تعداد صحابه را شامل می‌شد، کسانی بودند که مخالف نزاع و درگیری بودند و انزوا اختیار کرده بودند.

در این میان شهادت حضرت عمار اتفاق افتاد و در پرتو حدیث نبوی: «تقتلك الفئة الباغية» (تو به دست گروه عصیانگر و سرکش کشته می‌شوی)، برای همگان روشن شد که حق با حضرت علی رضی الله عنه بوده است و همه باید با ایشان بیعت و از ایشان پیروی می‌کردند. این اتفاق و روشن شدن موضع حق، ادامه نبرد را بی‌معنا کرد و همه را به تلاش برای پایان

(۱) مصنف ابن‌ابی‌شیبه: ۳۳۶/۸

(۲) معاویه ابن‌ابی‌سفیان، الغضبان، ص: ۲۱۵

دادن به نبرد ترغیب کرد، و در چنین شرایطی موضوع حکمیت مطرح گردید و پذیرفته شد.

وقتی خبر شهادت حضرت عمار به حضرت عمرو بن عاص رسید، گفت: «وددت أنى مت قبل هذا اليوم بعشرين سنه»؛^(۱) «کاش که من بیست سال قبل از این روز از دنیا رفته بودم».

انتخاب دو حکم

با طرح موضوع حکمیت، جنگ صفین عملاً پایان یافت و گفت‌وگوها و مکاتبات میان طرفین آغاز گردید. در نهایت دو طرف به توافق رسیدند که از هر طرف یک نفر مذاکره‌کننده ارشد، یک نفر از سوی حضرت علی و سپاه عراق، و یک نفر از سوی حضرت معاویه و سپاه شام، به عنوان حکم انتخاب گردند تا در مورد حل بحران پیش آمده و پایان دادن به جنگ و اختلاف، به گفت‌وگو و مذاکره پردازند و بر سر آنچه که به خیر و مصلحت مسلمانان است به توافق برسند.

از طرف سپاه عراق حضرت ابوموسی اشعری (عبدالله بن قیس) و از طرف سپاه شام حضرت عمرو بن عاص قرشی به عنوان حکم و نماینده برگزیده شدند.

انتخاب حضرت ابوموسی اشعری بر خلاف آنچه در بسیاری از کتب تاریخی شایع است بنا به تحمیل خوارج بر حضرت علی نبوده است، زیرا خود آن‌ها از مخالفین سرسخت پذیرش حکمیت بودند و به همین علت نیز در مقابل حضرت علی موضع گرفتند و ایشان را تکفیر کردند. بلکه این انتخاب بنا به ویژگی‌هایی صورت گرفت که در شخصیت حضرت ابوموسی

(۱) أنساب الأشراف: ۱ / ۱۷۰

اشعری وجود داشت. ایشان از نسل اول مسلمانان، از مهاجرین به حبشه و مدینه منوره، از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام در فتح ایران، و از علما و فقهای بزرگ صحابه به شمار می‌آمدند. امام شعبی از ایشان به عنوان یکی از چهار قاضی بزرگ صحابه نام برده است که عبارتند از: حضرت عمر فاروق، حضرت علی، حضرت زید بن ثابت و حضرت ابوموسی اشعری. در ضمن ایشان فردی صلح‌طلب بودند و در بین مردم عراق خصوصاً مردم کوفه و بصره از محبوبیت بسیار بالایی برخوردار بودند. از دوران خلافت حضرت عمر رضی الله عنه تا خلافت حضرت علی رضی الله عنه به عنوان والی بصره و کوفه خدمت کرده بودند. حتی حضرت علی پس از خلیفه شدن، با وجود عزل بسیاری از والیان و استانداران پیش از خود، ایشان را از ولایت کوفه عزل نکردند.^(۱)

حضرت عمرو بن عاص نیز از جایگاه ویژه‌ای در میان مسلمانان برخوردار بود. در سال هشتم هجری اسلام آورده بود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مورد اسلام وی فرمود: «أسلم الناس و آمن عمرو بن العاص»؛ دیگر مردم اسلام آوردند ولی عمرو بن عاص ایمان آورد. حضرت طلحه رضی الله عنه می‌گوید که من از آن حضرت رضی الله عنه شنیدم که فرمود: «ان عمرو بن العاص من صالحی قریش»؛ همانا عمرو بن عاص از نیکان و صالحان قریش است. در دوران خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام بود. در پیروزی مسلمانان در جنگ یرموک نقش بسزایی داشت. فاتح بخش زیادی

(۱) أمحزون، محمد، تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه من روایات الامام الطبری و المحدثین، ص: ۵۱۰، دارالسلام للطباعة و النشر، اسکندریه - قاهره، جمهوری مصر العربیه، الطبعة الأولى، ۱۴۲۶هـ./ ۲۰۰۵م.؛ الصلابی، علی محمد، أسمى المطالب فی سیره أمير المؤمنين علی بن أبي طالب، ص: ۶۲۷، دار ابن کثیر، دمشق - بیروت، طبعه دار ابن کثیر الأولى، ۱۴۲۵هـ./ ۲۰۰۴م.

از سرزمین‌های فلسطین، شام و مصر بود. در سال‌های خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه نیز از نزدیکان و مشاوران ایشان بود. وقتی شورشیان مدینه را عرصه تاخت و تاز خود قرار دادند و خانه خلیفه را محاصره کرده و سرانجام ایشان را به قتل رساندند، عمرو بن عاص در مدینه بود ولی وقتی دید که در مقابل شورشیان کاری از دستش بر نمی‌آید مدینه منوره را به قصد شام ترک کرد تا بتواند با کمک حضرت معاویه علیه شورشیان و قاتلان خلیفه قیام کند.^(۱) با توجه به ویژگی‌هایی که از دو حکم ذکر شد، روشن می‌گردد که آنچه را که مخالفان و دشمنان صحابه، به این دو بزرگوار نسبت می‌دهند دروغ و افترا بی‌بسیار نیست.

متن توافق نامه حکمیت

بسم الله الرحمن الرحيم

- ۱- این قراردادی است که علی بن ابی‌طالب و معاویه بن ابی‌سفیان و پیروان آن‌ها منعقد نموده و در آن به حکم شرع در پرتو کتاب و سنت رضایت داده‌اند.
- ۲- این قرارداد توسط حضرت علی به نمایندگی از مردم عراق اعم از کسانی که حاضرند و کسانی که حضور ندارند، و نیز توسط حضرت معاویه به نمایندگی از مردم شام اعم از کسانی که حاضرند یا کسانی که حضور ندارند، تصویب شده است.
- ۳- ما توافق نمودیم که به حکم قرآن گردن نهیم؛ آنچه را قرآن بپذیرد بپذیریم، و آنچه را مردود شمارد مردود بشماریم. همین است داوری ما و به آن راضی هستیم.

(۱) الصلابی، علی محمد، أسمى المطالب فی سیره أمير المؤمنين علی بن أبي طالب، ص:

۴- حضرت علی و هوادارانش به داوری عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) و حضرت معاویه و هوادارانش به داوری عمرو بن عاص رضایت دادند تا در قضیه حکمیت به نظارت و قضاوت بپردازند.

۵- البته حضرت علی و حضرت معاویه از عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص عهد و پیمان محکمی گرفته و آنان را به عهد خدا و رسول متذکر شده و از آن‌ها خواسته‌اند در این قضیه قرآن را راهنمای خود قرار دهند. اگر حل مشکل را در کتاب خداوند یافتند به آن عمل کنند، و اگر راه حل آن را در قرآن پیدا نکردند به سنت جامع رسول خدا مراجعه کنند، و بر خلاف قرآن و سنت تصمیمی نگیرند و به دنبال شبهات نگردند.

۶- حضرت عبدالله بن قیس و حضرت عمرو بن عاص از حضرت علی و حضرت معاویه تعهد گرفتند که آنچه را آنان در پرتو کتاب و سنت فیصله کنند، بپذیرند، و حق ندارند قضاوت آنان را نقض نموده و یا با آن به مخالفت برخیزند.

۷- آن دو - حضرت ابوموسی اشعری و حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنهما - در مورد جان، مال، اولاد و خانواده خود در امنیت خواهند بود. کسی به قضاوت آن‌ها راضی شود یا ناراضی، آن‌ها از حق تجاوز نخواهند کرد. در قضاوتی که آن‌ها بر اساس حق در پرتو قرآن و سنت انجام می‌دهند، امت اسلامی باید از آن حمایت و پشتیبانی کند.

۸- اگر یکی از دو حکم و داور قبل از پایان قضاوت و داوری فوت نمودند، هواداران او انسان صالح و عادل دیگری را به جای او انتخاب نمایند، البته با همان عهد و پیمان قبلی.

۹- اگر یکی از دو امیر - حضرت علی و حضرت معاویه رضی الله عنهما - قبل از تاریخ تعیین شده برای حل این قضیه فوت نمایند، هواداران و طرفداران او کسی را که به عدالتش رضایت دارند، به جایش انتخاب نمایند.

۱۰- همچنین دو گروه باید اسلحه را به زمین بگذارند و با هم به گفت‌وگو بپردازند.

۱۱- عمل بر تمام مواردی که در این قرارداد مطرح شده‌اند، از تاریخ انعقاد بر هر دو امیر، هر دو حکم و هر دو گروه لازم می‌باشد و خداوند بر این عهد و میثاق گواه است و او به گواهی دادن کفایت می‌کند. اگر هر یک از طرفین در این قضیه مرتکب خلافی شود و از حد تجاوز نماید، تمام امت از عملکرد آن طرف بیزار است و پس از آن هیچ کس نسبت به آن‌ها تعهدی نخواهد داشت.

۱۲- همه مردم در مورد جان، مال و اهل و اولادشان تا پایان مدت قرارداد از امنیت برخوردارند. همه باید اسلحه خود را به زمین بگذارند، راه‌ها باید امن باشد، کسانی که در این قرارداد حضور ندارند، همانند کسانی که حضور دارند، متعهد و پایبند به اجرای مفاد قرارداد خواهند بود.

۱۳- هر دو حکم برای گفت‌وگو منطقه‌ای را بین عراق و شام در نظر بگیرند.

۱۴- هیچ کس در این گفت‌وگوها حضور نیابد مگر با توافق و رضایت طرفین.

۱۵- زمان گفت‌وگو تا پایان ماه مبارک رمضان خواهد بود. اگر دو حکم خواستند زودتر از موعد مقرر تشکیل جلسه دهند، می‌توانند، و اگر خواستند آن را به تأخیر بیندازند باز هم می‌توانند.

۱۶- اگر دو حکم تا پایان مدت قرارداد در پرتو کتاب و سنت به قضاوت نپرداختند، آنگاه دو گروه دوباره به همان حالت اولیه جنگ باز خواهند گشت.

۱۷- همه مسلمانان در این زمینه با خداوند عهد و پیمان می‌بندند که علیه کسی که بخواهد در این زمینه عهدشکنی، ظلم و یا تخلف ورزد، متحد شوند.

این توافق نامه چهارشنبه ۱۵ صفر سال ۳۷ هجری به امضای نمایندگان مردم عراق و شام رسید. از طرف مردم عراق افراد ذیل آن را امضا کردند:

حضرت حسن و حسین دو فرزند حضرت علی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، اشعث بن قیس کندی، اشتر بن حارث، سعید بن قیس همدانی، حصین و طفیل دو فرزند حارث بن عبدالمطلب، ابوسعید بن ربیعہ انصاری، عبدالله بن خباب بن ارت، سهل بن حنیف، ابوبشر بن عمر انصاری، عوف بن حارث بن عبدالمطلب، یزید بن عبدالله اسلمی، عقبه بن عامر جهنی، رافع بن خدیج انصاری، عمرو بن حمق خزاعی، نعمان بن عجلان انصاری، حجر بن عدی کندی، یزید بن حجیه نگری، مالک بن کعب همدانی، ربیعہ بن شرحبیل، حارث بن مالک، حجر بن یزید و علبه بن حجیه.

از طرف مردم شام افراد ذیل امضا کردند:

حبیب بن مسلمہ فہری، ابوالأعور سلمی، بسر بن أرتات قرشی، معاویہ بن خدیج کندی، مخارق بن حارث زبیدی، مسلم بن عمرو سکسکی، عبدالله بن خالد بن ولید، حمزہ بن مالک، سیع بن یزید بن ابجر عبسی، مسروق بن جبلة عکی، بسر بن یزید حمیری، عبدالله بن عامر قرشی، عتبہ بن ابی سفیان، محمد بن ابی سفیان، محمد بن عمرو بن عاص، عمار بن احوص کلبی، مسعدہ بن عمرو عتبی، صباح بن جلمہ حمیری، عبدالرحمن بن ذی الکلاع، تمامہ بن حوشب و علقمہ بن حکم.^(۱)

ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص در مورد محل برگزاری اولین نشست حکمیت در ماه رمضان در اذُرُح، محلی بین عراق و شام در نزدیکی منطقه

(۱) الوثائق السياسية، ص: ۵۳۸ - ۵۳۷؛ الأخبار الطوال للدينوري، ص: ۱۹۹ - ۱۹۶؛
أسباب الأشراف: ۳۸۲ / ۱؛ تاریخ الطبری: ۶۶۶ / ۵ - ۶۶۵؛ البدايه و النهايه: ۲۷۷ / ۷ -

دومة الجندل، به توافق رسیدند. پس از دست یافتن به توافق نامه حکمیت، هر دو سپاه از صفین عقب‌نشینی نموده و به مواضع قبلی خود بازگشتند.

جلسه حکمیت^(۱)

در ماه رمضان سال سی‌وهفت هجری، بنابر توافق قبلی، زمان ملاقات حضرت ابوموسی اشعری و حضرت عمرو بن عاص فرا رسید و آنان در محل مقرر حضور یافتند. حضرت علی چهارصد نفر را به ریاست حضرت عبدالله بن عباس برای حضور در این نشست اعزام کرد. حضرت معاویه نیز چهارصد نفر را به محل نشست فرستاد که عبدالله بن عمر در میان آنان بود.

بعضی از مسلمانان خواهان شرکت دادن سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه در این گفت‌وگوها بودند و بعضی نیز از او می‌خواستند که برای ایجاد وحدت در میان مسلمانان و پایان نزاع مقام خلافت را بپذیرد. اما او خود را از این حوادث کنار کشیده بود و از هیچ یک از طرفین جانبداری نمی‌کرد.

اولین نشست حکمیت برگزار شد و دو طرف راجع به راهکارهای مختلف برای حل و فصل نزاع پیش آمده به بحث و بررسی پرداختند.

نباید فراموش کرد که در آن شرایط که جلسه حکمیت در أذرح در حال برگزاری بود، خلیفه مسلمین تنها امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بود، و حضرت معاویه نه مدعی احراز مقام خلافت بود، نه خود را در مقام امیرالمؤمنین نهاده بود و نه اتباع و هوادارانش با او به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کرده بودند.

(۲) الخالدی، صلاح عبدالفتاح، خلفای راشدین از خلافت تا شهادت (الخلفاء الراشدون بین الاستخلاف و الاستشهاد)، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، ص: ۳۳۹-۳۳۲، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۸۲، تهران.

منظور این است که دو طرف نزاع و اختلاف هردو خلیفه و امیرالمؤمنین نبودند، بلکه یک طرف نزاع حضرت علی خلیفه و امیرالمؤمنین بود که اکثریت مسلمانان با او بیعت نموده و عده‌ای هم مانند مردم شام به رهبری حضرت معاویه بیعت با او را مشروط به مجازات شورشیان گردانیده بودند.

حضرت معاویه در مورد اهلیت و شایستگی حضرت علی برای مقام خلافت اعتراضی نداشت، و به خود به عنوان جایگزینی برای حضرت علی نگاه نمی‌کرد، بلکه انتقادش در مورد پاره‌ای از تصمیم‌گیری‌های حضرت علی بود، از جمله شتاب در عزل و نصب‌ها و عدم مجازات مجرمان شورشی، آن هم در شرایطی که هنوز بسیاری از مردم با او بیعت نکرده بودند. حال با ملاحظه آنچه گفته شد، به جریان اولین نشست حکمین نگاه می‌کنیم تا به حقیقت موضوع بیشتر پی ببریم.

واقعیت موجود فراروی حضرت ابوموسی اشعری و حضرت عمرو بن عاص این بود که گروه زیادی از مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نموده و خود را ملزم به اطاعت از او می‌دانستند، و از طرف دیگر عده زیادی از مسلمانان شام و در رأس آن‌ها حضرت معاویه - نه بر پایه عدم شایستگی حضرت علی و نزاع با او بر سر خلافت - هنوز با ایشان بیعت نکرده بودند، و بر این باور بودند که انتخاب ایشان از طریق اصول صحیح اسلامی - مورد نظر آنان - صورت نگرفته و تعدادی از اصحاب هنوز با ایشان بیعت نکرده‌اند. از طرف دیگر احکام الهی را در مورد شورشیان فتنه‌گر و مجرم به اجرا نگذاشته و در عین حال بسیاری از آن جنایت‌کاران خود را در میان سپاهیان ایشان جای داده و در کنار ایشان شمشیر می‌زدند.

از نظر آنان انتخاب حضرت علی علیه السلام عملاً به ایجاد تفرقه انجامیده بود و زمینه را برای جنگ‌های داخلی از جمله جنگ جمل که در آن چندین هزار

نفر کشته و زخمی شدند و همچنین جنگ صفین که در آن بنا بر یک روایت هفتاد هزار نفر کشته و تعداد بسیار زیادی زخمی شدند، فراهم کرد.

از نظر مخالفان حضرت علی علیه السلام این سؤال مطرح بود که با توجه به این همه حوادث و جنگ‌های خونینی که پس از انتخاب ایشان به عنوان امیرالمؤمنین در میان مسلمانان روی داده است، و از طرفی بسیاری از مسلمانان هنوز با ایشان بیعت نکرده‌اند، اگر ایشان همچنان خلیفه باشد و اوضاع نیز همچنان نابسامان و جنگ و نزاع میان مسلمین ادامه داشته باشد، آیا بهتر نیست که ایشان از مسئولیت خلافت صرف‌نظر نمایند و تصمیم‌گیری در این مورد را به اهل حل و عقد متشکل از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بسپارند تا شخص مناسبی که همه مسلمانان در مورد وی اتفاق نظر داشته باشند به عنوان امیرالمؤمنین انتخاب گردد.

این موضوع توسط حضرت عمرو بن عاص و حضرت ابوموسی اشعری، در اجتماع «أذرح» مورد بحث و بررسی قرار گرفت. پس از گفت‌وگوهای بسیار، حضرت ابوموسی اشعری و حضرت عمرو بن عاص در این مورد به توافق رسیدند که تصمیم‌گیری در مورد خلافت را به اهل حل و عقد و اصحابی که هنوز در قید حیات هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا هنگام فوت خود از آنان راضی بود، بسپارند؛ شورایی متشکل از خود حضرت علی، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که در شورایی که حضرت عثمان را به خلافت انتخاب کرده بودند، مشارکت داشتند.

آنان توافق کردند که اصحاب مذکور برای تصمیم‌گیری در مورد خلافت در «أذرح» تشکیل جلسه دهند و از میان خود یکی را به عنوان امیرالمؤمنین انتخاب و با او بیعت نمایند تا پس از آنان همه مسلمانان در سرتاسر سرزمین‌های اسلامی با ایشان بیعت کنند.

اتفاق نظر آنان در این مورد به معنای آن بود که حضرت علی تا تشکیل جلسه شورای حل و عقد، مدعی مقام خلافت و فرمانروایی بر تمام سرزمین‌های اسلامی نباشد، اما در صورتی که بار دیگر از طرف شورای حل و عقد به عنوان خلیفه برگزیده شد همه با او بیعت خواهند کرد و در غیر این صورت هر کسی که به عنوان امیرالمؤمنین انتخاب گردد حضرت علی نیز با وی بیعت کند.

حکمین همچنین توافق کردند که تا موعد اجتماع و نشست اهل حل و عقد برای انتخاب خلیفه، حضرت علی علیه السلام به اداره امور ممالکی مانند عراق و حجاز و یمن بپردازد، و حضرت معاویه نیز امور مربوط به شام و مصر و شمال آفریقا را سروسامان دهد و جنگ را پایان یافته تلقی کنند.

حضرت عمرو بن عاص بخشی از گفت‌وگوهایی را که میان او و ابوموسی اشعری در نشست تحکیم روی داده بود، در پاسخ به پرسش حنین بن منذر توضیح داده است. حنین بن منذر از حضرت عمرو بن عاص پرسید: در اجتماع حکمیتی که به تو و حضرت ابوموسی اشعری سپرده شده بود، میان شما چه گفت‌وگوهایی انجام گرفت؟

حضرت عمرو بن عاص گفت: بسیاری در مورد گفت‌وگوهای ما سخن‌های گزافی گفته‌اند، اما سوگند به خداوند، بسیاری از آنچه را آنان گفته‌اند، درست نبوده است. من به حضرت ابوموسی گفتم: نظر تو در مورد خلافت چیست؟ ایشان گفت: من بر این باورم که آن عده از اصحابی که رسول خدا با خشنودی از آنان از دنیا رفت، از میان خود یکی را به عنوان امیرالمؤمنین انتخاب کنند.

به او گفتم: نقش من و معاویه در ارتباط با آن چیست؟ حضرت ابوموسی گفت: کسی که به عنوان امیرالمؤمنین انتخاب گردید برای سروسامان دادن

امور از شما هم یاری بخواهد، اگر هم نیازی به شما نداشت، مسئولیت از دوش شما ساقط می‌شود.

حضرت ابوموسی نیز در مورد حضرت عمرو بن عاص می‌گوید: او خود را مورد ملامت قرار می‌داد و سرزنش می‌کرد و راجع به سیرت درخشان خلافت ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما سخن می‌گفت.^(۱)

متأسفانه برای اجرای موارد مورد اتفاق حکمین گام‌های عملی برداشته نشد و حاصل گفت‌وگوها و حکمیت آنان موجب رضایت طرفین قرار نگرفت و بزرگان اصحاب برای انتخاب خلیفه نتوانستند گرد هم بیایند و اوضاع میان حضرت علی و حضرت معاویه همچنان به صورت قبلی باقی ماند. حضرت علی رضی الله عنه در ممالک زیر سلطه خلافت خویش دخل و تصرف می‌نمود، و حضرت معاویه نیز در مناطق و ممالکی که زیر فرمانروایی وی قرار داشت دخل و تصرف می‌کرد، و دخل و تصرف او در مقام استانداری بود نه به عنوان مدعی خلافت. اما متارکه جنگ میان آنان همچنان پابرجا بود. بدین ترتیب جریان حکمیت بدون آنکه مشکل موجود را حل و فصل کند، پایان یافت.

پس از پایان نشست حکمیت، سرزمین شام زیر حاکمیت حضرت معاویه در آرامش قرار داشت و همه از او اطاعت می‌کردند. اما حضرت علی رضی الله عنه با مشکل رو به افزایش خوارج روبرو گردید و در پی آن جنگ نهروان رخ داد. سرانجام حضرت علی رضی الله عنه در پی توطئه تروریستی خوارج، با شمشیر زهرآلود فردی شقی و نگون بخت به نام عبدالرحمن بن ملجم خارجی در بامداد روز جمعه هفدهم رمضان سال چهل هجری بر دروازه مسجد کوفه زخمی گردید و شب ۱۹ رمضان دعوت حق را لبیک گفت و به شهادت رسید.

(۱) العواصم من القواصم، ابن‌العربی، ص: ۱۷۸ - ۱۸۰

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام مردم عراق با حضرت حسن علیه السلام بیعت کردند. اوضاع چنان پیش می‌رفت که نزدیک بود رویارویی دیگری میان سپاه عراق و شام رخ دهد. دو طرف تحرکاتی را نیز آغاز کردند، اما در میان سپاه عراق هرج و مرج پیش آمد و آنان از دستورات حضرت حسن علیه السلام سرپیچی کردند و همین امر باعث شد تا ایشان به فکر مصالحه با حضرت معاویه بیفتند و به همین منظور نامه‌ای برای وی فرستاد. سرانجام پس از مذاکراتی، در ماه ربیع‌الاول سال چهل‌ویک هجری بین حضرت حسن و حضرت معاویه قرارداد صلح امضا شد و حضرت حسن به نفع حضرت معاویه از مقام خلافت کنار رفت، و این سال، «سال همبستگی» میان تمام مسلمانان نام گرفت.

درسی از توافق نامه حکمیت

از توافق نامه حکمیت به عنوان یک سند سیاسی و دیپلماتیک مهم در تاریخ صدر اسلام، می‌توان در حل منازعات میان کشورهای اسلامی بخوبی بهره برد. به این صورت که رهبران کشورهای اسلامی در قبال پیش آمدن چنین منازعاتی احساس مسئولیت کنند؛ ملت‌های مسلمان نیز طرف‌های درگیر را برای توقف جنگ و نزاع وادار نمایند و آنان را به پذیرش داوری شریعت اسلام ملزم سازند.

استفاده از شیوه حکمیت برای حل منازعات کشورهای اسلامی راه دخالت نیروهای خارجی را در سرزمین‌های اسلامی مسدود می‌سازد و آنان بهانه‌ای نخواهند داشت که یکی از طرفین درگیر از آنان کمک خواسته است. زیرا در صورت فراهم شدن زمینه برای دخالت قدرت‌های خارجی، آن‌ها از این فرصت استفاده کرده و به توطئه علیه مسلمانان می‌پردازند و بر دامنه درگیری‌ها می‌افزایند و برای حل منازعه راه‌حلی‌هایی ارائه می‌کنند که

فقط منافع و مصالح آنها را تأمین می‌کند و مسلمانان فقط با آثار زیانبار راه‌حل‌های پیشنهادی آنان مواجه می‌شوند. و به فرض رسیدن به صلحی با کمک قدرت‌های خارجی، آن صلح بیش از نزاع و فتنه‌ای که درگیر آن بودند، برایشان مضر ثابت خواهد شد؛ چنانکه امروزه در عراق و افغانستان شاهد هستیم.

برای نگارش این مقاله از سه کتاب گرانقدر ۱- اُسمى المطالب
فی سیره أمير المؤمنين علی بن أبی طالب تألیف دکتر علی محمد
الصلابی، ۲- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه من روایات الامام
الطبری و المحدثین تألیف محمد أمحزون، و ۳- از ترجمه
فارسی کتاب الخلفاء الراشدون بین الاستخلاف و الاستشهاد
(خلفای راشدین از خلافت تا شهادت) تألیف دکتر صلاح
عبدالفتاح الخالدی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، به صورت ترجمه
و اقتباس با اندکی تصرف استفاده شده است و ارجاعات ذکر
شده در پی نوشت به نقل از این کتابها آمده است.